

جنگ

# اعتراض

"به خاطر نوزاد دشمنش شاید"

(مجموعه ای از بحث‌های فرهنگی، تحلیل‌های سیاسی، مقالات اجتماعی، داستانها، پیامها و نامه‌های راهبردی)

رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی - سوئد

# فروپاشی کانون نویسندگان ایران (در تبعید) "پایان سخن شنو که ما را چه رسید!"

حاوی:

- نامه سرگشاده به هیأت دبیران کانون
- نامه به یک دبیر کانون
- "پایان سخن"- در مجمع عمومی "کانون نویسندگان ایران در تبعید"

- به نقل از نیمروز شماره ۶۰۵، جمعه ۸  
مهر ۱۳۷۹ شمسی، ۲۰۰۰ میلادی

## نامه سرگشاده یک استاد جامعه شناس در سوئد به کانون نویسندگان ایران در تبعید

### حال و روز کانون و کانونیان نویسنده

- زیر فشار "سانسور سیاه" داخل و "سانسور زرد" خارج!  
- چندان نخواهد گذشت که این چکه آب موجود نیز بخشد و ما و کانون نویسندگان ما بشویم "سابق!"  
- باید بدون فوت وقت گامهای درمان کننده برداریم.

- دشواریها ناشی از رژیم دینی است، چرا که "سانسور" ذاتی هر حکومت دینی است!  
- در این اوضاع وانفسا، کتابفروشیهای ایرانی و حتی کتابخانه های دولتی اروپا و آمریکا عرضه و فروش کتابهای سانسورزده را بی دردمس میدانند.

### هیئت محترم دبیران کانون نویسندگان در تبعید

با سلام

اینک حدود چهار ماه از گفتگوی من با آقای ح دبیر اول "کانون نویسندگان در تبعید" از طریق "رادیو پیک" شهر گوتنبرگ (یوته بوری) میگذرد. در

آنوقت ایشان گفتند که با پیشنهادهائی که اینجانب کتبا به مجمع عمومی اخیر کانون ارسال کرده بودم، "کاملاً موافق هستند" و در واقع آنچه مطرح شده "زبان حال مشترک همه" است. ایشان در ضمن قول دادند که به زودی نامه من را شخصاً پاسخ خواهند داد و برای رفع و رجوع مسائل و مشکلات جمعی مورد بحث کانون نویسندگان در تبعید اقدام خواهند کرد.

اما اکنون پس از ماهها انتظار بی حاصل، این تردید در من به وجود آمده که نکند شما دوستان اصلاً یادتان نبوده و نیست که در نامه تقدیمی من چه مواردی مطرح شده بوده و چه انتظاراتی وجود داشت. چرا که اینجانب به هر سببی از آن زمان حتی یک نامه و اطلاعیه هم از کانون دریافت نکرده ام (که این خود جای سؤال دارد و تلخی محکومیت‌های غیابی! را به خاطر می آورد)، ولی اعضای که اخبار فعالیت‌های شما را دریافت میدارند، خبر میدهند که نه فقط کاری در جهت رفع مشکلات و مسائل به قول ایشان "مورد توافق همه" انجام نگرفته، بلکه کماکان به جای هر گونه چاره جوئی "حال زار کانون و کانونیانی" که تحت فشار "سانسور سیاه داخل کشور" و "سانسور زرد خارج از کشور" قادر به انجام وظیفه نویسندگی خود نیستند، وقت کانون صرف امور سنتی شده ای میشود که یا جزو وظائف اصلی کانون نیستند، یا برای انجامشان نه نیاز به کانون هست و نه به عنوان دبیری آن. گویا آنچه در این میان ناپیداست پرداختن به وظیفه اساسی کانون- یعنی سازمان دادن مبارزه جمعی و مستمر اعضاء برای رهائی از سانسور و نیل به فضای مساعد برای تولید نوشتار و چاپ و نشر- است.

حال که اوضاع همان است که بوده، پس اجازه بدهید، برای یادآوری هم که شده، قسمتی از متن به قول شما "مورد توافق همه" را به طور خلاصه از نو قید بکنم تا معلوم شود که موضوع چیست، درد در کجاست و انتظار چیست، و آیا شما دبیران منتخب کانون اساساً با مفاد آن موافق هستید یا نه، و در این راستا چه کاری میتوان انجام داد.

### روند دوسویه سرنوشت ساز

به باور من، امروزه "کانون نویسندگان ایران در تبعید" در روندی سرنوشت سازی از تلاقی و اتحاد دو دسته جریان بازدارنده گرفتار آمده است. از سوئی کانون نویسندگان همچنین گرفتار تعرض مستقیم و غیر مستقیم رژیم

و نهادها و عوامل انگیزاسیون<sup>57</sup> (فکرجوئی، تفتیش عقیده) آشکار در ایران و همچنین عوامل آنها در خارج است. و از سوی دیگر، با موانعی در خارج از کشور دست به گریبان است که به طور نامرئی و بدون بیان ظاهری، آزادی قلم و بیان، و تولید و عرضهٔ اعضایش را مانع میشوند.

از سوئی کانون نویسندگان و اعضاء آن با دربند ماندن در پشت دیواره های سانسور سیاه داخل کشور از دسترسی به خوانندگانشان محروم مانده اند. مضافاً کانون نتوانسته از فرصت های موجود برای ورود به بازار کتاب در ایران و حتی "بازار سفید نیمه زیرزمینی و رها از سانسور سیاه رژیم اسلامی" گامهایی بردارد، یا اعضاء و هواداران خود را برای یک تعرض فرهنگی مستمر سازمان دهد. اینجاست که باید به خوانندگان ایرانی حق داد که حتی نامهای نویسندگان و اهل قلم شناخته شده سابق در تبعید را به تدریج فراموش کنند، کجا مانده که جریانهای فکری نو (ادبیات، دانش، هنر و فلسفهٔ رها از سانسور) در خارج از کشور را دنبال بگیرند. البته که این مسائل و ناکامیها مستقیماً ناشی از سیطرهٔ جمهوری اسلامی است، چرا که سانسور ذاتی هر حکومت دینی است. اما، با این وجود، نباید انکار کرد که کانون نیز در این مورد دست به کار و برنامه ریزی نزده، و در طول دورهٔ تبعید خود برای نیل به هدف خواندگانش از فرصتهای فراهم آمده در داخل و خارج کشور بهرهٔ کافی نگرفته است.

از سوی دیگر، همگان از مشکلات چاپ و نشر کتاب در خارج از کشور اطلاع داریم و هر کس نیز به نوعی بهای آن را پرداخته و میپردازیم. بسیاری نیز نوشته هائی داریم که امکان مالی برای چاپشان نداریم. مسألهٔ توسعهٔ بی علاقگی به مطالعه در بین ایرانیان همچون محصول اجتماعی سانسور و عقب ماندگی فرهنگی در ایران، از جمله مسائل و مصائب حاد کانون و نویسندگان ماست، و عادت نکردن مردم مان به خرید کتاب نیز از جمله مشکلات حل نشده و مزمن جامعهٔ ما ایرانیان در داخل و خارج کشور است. در این اوضاع وانفسا! بسیاری از کتابفروشیهای ایرانی و حتی کتابخانه های دولتی در این کشورها، خرید کتاب های سانسورزدهٔ چاپ شده در داخل کشور را "بی دردسترتر" ارزیابی میکنند.

جبهه گیری نهادها، سازمانها و گروههای مختلف اپوزیسیون در خارج همراه با توطئه های عوامل و هواداران این یا آن جناح ماهیتاً سرکوبگر و

---

<sup>57</sup> Inquisition

سانسورگر، علیه این یا آن تفکر، دانش و فلسفه، یا در مخالفت با این یا آن نویسنده و خط فکری و سیاسی، حلقه‌های معیوب از این زنجیره بلند "سانسور نامرئی" در خارج کشور را تشکیل می‌دهند. مسائل آموزش زبان مادری فرزندانمان در اروپا و آمریکا و توسعه بیسودی نسبت به زبان مادری در بین نسل‌های دوم و سوم مان در برون مرز نیز حلقه دیگری از این زنجیره را می‌سازد.

### **هشدار! در این شرایط نازائی!**

هشدار که تحت این شرایط نازائی فرهنگی، جایی که نویسندگان ما نمیتوانند بنویسند یا چاپ و توزیع بکنند و تماس خود را با خوانندگان کتاب حفظ کنند، چندان نخواهد گذشت که این چکه آب موجود نیز از جریان باز خواهد ماند و "کانون نویسندگان" تبدیل خواهد شد به "کانون نویسندگان سابق!".

نه دوستان! این روند ره به جایی نمیبرد،

جز خانه نشین شدن اهل قلم،

جز بی سواد ماندن خوانندگان،

جز مرگ اندیشه در بین ایرانیان،

جز تحقق آرزوی نمایندگان جهالت در ایران برای "شکستن قلم مستقل و نقاد"

و،

جز ادامه حکومت‌های جهل و جهالت و باز هم چشم انتظار دیدن "عکس آقای

دیگری در ماه".

با این وضعیت، به زودی این شبهه به وجود خواهد آمد که ما نویسندگان

عضو "کانون نویسندگان ایرانی در تبعید" در چنان روابط و شرایط نازلی

گرفتار آمده ایم که حتی قادر به اداره خود و کانون خودمان هم نیستیم (کجا

مانده ادعاهای بزرگ رهبری فکری مردم مان!).

می بینیم که شرایط به حد کافی بحرانی است و نه فقط آزادی قلم و بیان

اعضای کانون، بلکه بود و نبود نویسندگانی که به زبانهای ایرانی و برای

خوانندگان ایرانی مینویسند، در معرض تهدید است. از این رو، یافتن راه

برون رفت از این "بن بست دوسویه سرنوشت ساز" مقدم ترین و عاجل ترین

و عمده ترین موضوع کانون است.

خوب دوستان، این خلاصه ای از مفهوم نامه ای بود که به لطف آقای ک دبیر کانون به مجمع عمومی اخیر ارسال شده، و در آغاز شروع دوره مأموریت شما هیئت دبیران به دست تان رسیده بود. بعد هم به شرحی که در آغاز این مطلب آمده است، در یک گفتگوی رادیویی با آقای ح دبیر اول کانون مورد تأیید ایشان هم قرار گرفت. حالا سؤال این است که: آیا شما به عنوان هیئت دبیران کانون هنوز هم با کلیات مفاد این نامه موافقت دارید؟

آیا برای تغییر این شرایط دردناک و رو به زوال، کاری کرده و راه برون رفتی اندیشیده اید؟

آیا در مورد اینگونه موضوعات اساسی و حیاتی کانون به طور جدی به گفتگو نشسته، و فکری برای برون رفت از این حلقه های معیوب کرده اید، یا لااقل این نظریات را علنی کرده و به نظر اعضای کانون رسانیده اید، یا نه، و چرا؟

حالا که مسأله تا این حد جدی است، پس حتما من را می بخشید که به سبب حساسیت موضوع به خود اجازه نمیدهم که تعارفتان را با تعارف پاسخ بدهم. واقعیت عریان این است که شما نه فقط از رأی و اعتماد رأی دهندگانتان در کانون برخوردارید، بلکه "در همان حال، از مسئولیت تداوم این اوضاع رو به زوال و درد آور کانون نویسندگان در تبعید سهم بیشتری میبرید". امروزه روز در مؤسسات لزوماً دموکراتیکی همچون کانون نویسندگان ایران در تبعید، برگزیدگان آزاد اندیشی که خود و مؤسسه شان را در چنین شرایط رو به زوال میبایند، یکی از دو راه را برمیگزینند.

### **بیدرنگ، جدی، و عینی و علنی**

- یا بدون فوت وقت برای رو در روئی جدی و رفع موانع و حل مسائل موجود، قدمهای جدی و عینی و علنی بر میدارند و برای آغاز و قبل از همه به وضع موجود اعتراف کرده، و نقش خود را به نقد میکشند؛ موضوع را با اعضای دیگر (و نه فقط دوستان همفکر خود) به طرح میگذارند؛ به نظریات گوناگون و انتقادات دیگران فرصت بروز و بیان و انتشار میدهند؛ موانع موجود برای علنیت و دگراندیشی را بر میدارند و برای همه اعضا فرصت برابر بیان و مشارکت فراهم می آورند ...

- یا اگر به هر سببی از عهده چنین کارهایی نه چندان آسان بر نیامدند، به حکم اخلاق عالی اجتماعی شان گردن مینهند، و برای تعیین تکلیف مسائل

موجود به مجمع عمومی و رأی دهندگان شان مراجعه میکنند (آیا این همان کاری نیست که همه ما، غاصبان قدرت در ایران دیکتاتوری را به خاطر عدم رعایتش محکوم میکنیم؟).  
حالا سؤال این است که شما دوستان کدام راه را برمیگزینید؟

در پایان انتظار دارم که حتی اگر با نظریات من موافق هم نیستند، لطفاً حداقل به "حق دگراندیشی" این عضو کانون احترام بگذارند و برای اثبات تعهد خود به دگراندیشی و حسن نیت خود، ضمن رفع ممنوعیت مکاتبه با این عضو کانون، این نامه را بدون فوت وقت و به نحو مناسب به اطلاع اعضاء کانون برسانید. شاید که با مشارکت همه، راه برای شکفتن صدها گل در کانون هموار شود؛ دلها، اندیشه ها و دستها به هم برسند و برای تغییر این "قدر دردمندانه" راه چاره ای بجویند.

بدیهی است اگر باز هم این خواست کوچک برآورد نگردد، خود را به عنوان یک "عضو دگراندیش تحت سانسور" "هیئت دبیران کانون" حس کرده و از افشای آن در برابر افکار عمومی مردم ابا نخواهم ورزید.

## نامه به یک دبیر "کانون نویسندگان ایران در تبعید"

به نقل از خبرنامه شماره ۲۷ "کانون  
نویسندگان ایران در تبعید"، نوامبر  
سال ۲۰۰۰

یک زمانی "ساده انگارانه" فکر میکردم که سختی کار تا بدانجاست که زمانی به عشق مردم سپری کرده و ریش و گیسو سفید بکنی. از آن پس، اختیار نفسانیات، هوسها و ساقه های روانی ات را به دست میگیری، و حداقل دیگر امکان سقوطت تقلیل می یابد و نیازی به مبارزه با خود نداری، یا بدان سختی و جاتگاهی دوره جوانی نداری. اما امروزه که در آسیاب هم شده، ریش و گیسو سفید کرده ام، در می یابم که هیئات! افسار خویش هرگز به دست نمی آید و ستیز با "من آزمند" هرگز به پایان نمیرسد. در می یابم که سقوط کماکان همراه و همزاد آدم باقی میماند.

آیا کسانی که "دوستان" خود را سانسور میکنند، میتوانند با سانسوری مبارزه کنند که رژیم منحنط اسلامی به "غیر دوستان" خود روا میدارد؟ آیا سانسور فقط در رابطه بین دولت و ملت به کار میرود، یا سانسوری که ما علیه همدیگر روا میداریم، نتایج متفاوتی دارد و درد کمتری ایجاد میکند؟

- ترس از این است که نکند ما روشنفکران قربانی سانسور حاکم بر کشورمان، به خاطر ریشه های فرهنگی مشترکی که با مطلق گرایان پدرسالار شریعتمدار حاکم بر مقدرات کشورمان قسمت میکنیم، دو بار قربانی سانسور و عواقب آن گردیم. یک بار در مقام دگراندیشان آزادیخواه در برابر مطلق گرایان اسلامی، و بار دیگر در مقام سانسورگران "دوستان مان"!

## همکار گرامی آقای خ، عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید

سلام گرم. در بازگشت از یک سفر تحقیقی، تنها و دردمند بر آن بودم تا حالا که نه برگزیدگان کانون به پرنسیپهای خود وفاداری نشان میدهند و نه اعضای کانون به آن معترض اند، پس آن کنم که هر فرد تنها در یک چنین شرایط ناگزیر انجام میدهد. اما باید اعتراف بکنم که دریافت همزمان نامه و پیام تلفنی

از شما و هشت نفر یگر از اعضاء کانون، که همگی به ضرورت اصلاح درسیستم کانون نویسندگان تأکید و تأیید دارند، این احساس تهائی و ناامیدی را تسکین داد و بر امیدواری ام به تحول و بهبودی این نهاد آزادیخواهی افزود. جمله پرمفهوم نامه مهرآمیزتان مبنی بر اینکه "اگر تا بدین حد سقوط کرده باشیم که به جای دفاع از آزادی، از سانسور دوست حمایت بکنیم، باید گفت وای بر ما!"، چه گرم و شیرین بر دلم نشست. ای کاش ما همه چنین می اندیشیدیم، یا میتوانستیم چنین بیندیشیم.

راستش زمانی که جوانی بیش نبودم، به نوعی حسرت آدمهائی را میخوردم که عمری به کار روشنفکری و مبارزه برای آزادی فدا داده، و به قول معروف، شهری از شهرهای عشق را گشته بودند. آن زمانها، "ساده انگارانه" فکر میکردم که سختی کار تا بدانجاست که زمانی به عشق مردم سپری کرده و ریش و گیسو سفید بکنی. از آن پس، اختیار نفسانیات، هوسها و سائقه های روانی ات را به دست میگیری و حداقل، دیگر امکان سقوطت تقلیل می یابد و نیازی به مبارزه با خود نداری یا بدان سختی و جانکاهی دوره جوانی نداری.

اما امروزه که در آسیاب هم شده، ریش و گیسو سفید کرده ام، در می یابم که هیهات! افسار خویش هرگز به دست نمی آید و ستیز با "من آزمند" هرگز به پایان نمیرسد. در می یابم که سقوط کماکان همراه و همزاد آدم باقی میماند. تازه پی میبرم که آدمها هر چه بیشتر به غنی میرسند و بالاتر میروند، اگر بلغزند و بیفتند، به قول معروف، صدای تاپ افتادنشان به همان اندازه بلند تر است. آنچه را هم که در این لغزش می بازند، هم بیشتر و هم جبراننش سخت تر است. اینجاست که جمله فوق الذکر نامه تان مفهوم پیدا میکند، و همراه خود به هراسی دامن میزند که نکند حتی بدون آنکه منظور و مقصودی در کار باشد، به قول ما آذریها: "پس از عمری الک کردن، آرد را قاتی سبوش بکنیم".

ببینید، دوستی از جمع هیئت شما دبیران کانون در یک نامه توضیحی بی که متعاقب نامه شما به سایر دبیران کانون نوشته و رونوشتش را هم به من ارسال کرده، از سوئی هر گونه "حکم غیابی" دال بر منع تماس و مکاتبه با من عضو نورسیده کانون را انکار و رد کرده، اما از سوی دیگر، برای توجیه "تعطیل تماس با من" دلیل تراشیده است. این نامه بدین معنی است که

کس یا کسانی از دبیران کانون به سببی که از نظر آنان قانع کننده است، تصمیم به منع تماس با من گرفته اند. این کار البته که به مفهوم همان "حکم غیابی بی" است که مورد گلابیه من است. در واقع، "حکم غیابی" کاری به بر حق بودن یا نبودن ندارد، بلکه هر حکم، تصمیم و تنبیهی است که بدون اطلاع و بدون دادن حق دفاع و توضیح به فرد و جمع مورد نظر، صادر شده و به اجرا در می آید.

عین همین قضاوت و ارونه برمیگردد به مسألهٔ سانسور در "کانون نویسندگان ایران در تبعید"! سانسور چیست جز کنترل انتشار اندیشه و بیان دیگران، به خصوص دگراندیشان و مخالفین؟ تازه در اینجا کنترل و محدودیتی را که روا میدارند، برمیگردد به بهره مندی از امکانات کانونی که در اساس به همهٔ اعضا تعلق دارد. آیا عدم چاپ نامهٔ سرگشادهٔ من در بولتن (با وجود خواست دوستانی چون شما) و خودداری از تکثیر و توزیع آن به اعضا، آنهم درست در زمانی که جمعی دیگر از آن برخوردارند، به معنی سانسور افکار و نظریات این عضو و به قول شما "این دوست" و دوستان دیگر نیست؟ آیا من و من ها واقعاً جزو دوستانیم؟ در آن صورت، آیا کسانی که "دوستان" خود را سانسور میکنند، میتوانند با سانسوری مبارزه کنند که رژیم منحط به "غیر دوستان" خود روا میدارد؟ آیا سانسور فقط در رابطهٔ بین دولت و ملت به کار میرود، یا سانسوری که ما علیه همدیگر روا میداریم، نتایج متفاوتی دارد و درد کمتری ایجاد میکند؟

بر این اساس، آیا شما هم مثل آن دبیر کانون فکر میکنید که گویا انتظار من از کانون نویسندگان در تبعید و دبیران آن- وقتی که داوری بر این است که اینان سر و جان فدا میدهند، ولی تن به سانسور نمیدهند- غیر واقعی است؟ یا آیا یک چنین قضاوت امیدوارکننده که من پیرمرد را واداشته که دهه ها پس از انتشار اولین اثر قلمی خود، به فکر عضویت در کانون نویسندگان ایران در تبعید بیفتم و بر نام "عضو نورسیده" بوسه بزنم، خیالی و ایده آلی بیش نبوده است؟

واقعیت هر چه میخواهد باشد، آنچه در حال حاضر در این رابطه تجربه میکنیم به حد کافی دردمندانه است. هر چه هست، این درد بزرگی است که بزرگان اهل قلم، آنهم با آن گذشته های پرشور مقاومت و اینهمه انتظارات بزرگ، به سهو هم شده (آنهم در تبعید و درست در زمانی که خود قربانی سانسور اند) آلودهٔ اینگونه ممانعت های غیر قابل قبول فکر و بیان میشوند، و

چنین ارزان، عمری از مبارزه و آزادی خواهی خود را در محک چنین ارزیابی ناامیدانه قرار میدهند. ممنون میشوم اگر زحمت رسانیدن این نامه به سایر دبیران کانون را به عهده بگیرید. باشد که پرنسیپها را بیش از این پاس بدارند و پاس بداریم.

می بینید! این چگونگی در عین حال، آن هراس و واهمه لغزیدن و افتادن را دوباره مطرح میکند. ترس از این است که نکند ما روشنفکران قربانی سانسور، به خاطر ریشه های فرهنگی مشترکی که با مطلق گرایان پدرسالار شریعتمدار حاکم بر مقدرات کشورمان قسمت میکنیم، دو بار قربانی سانسور و عواقب آن گردیم. یک بار در مقام دگراندیشان آزادیخواه در برابر مطلق گرایان اسلامی، و بار دیگر در مقام سانسورگران "دوستان"!

ترس من از آن است که نکند این دو رفتار متضاد، جنبه فرهنگی و عام داشته باشد و در همه ما، به نوعی و به وقتی ظاهر گردد. اینجاست که آدم بیش از آنکه گلیه مند رفتار دیگران باشد، نگران آینده خود میشود. و اینجاست که بیش از پیش قانع میشود که ما همه - چه آزموده یا نیازموده، چه لغزیده یا نلغزیده- به یک مبارزه ابدی با خود، و ریشه های فرهنگی ته نشین شده در خودمان نیاز داریم.

در این راستا، یک نسخه از یک متن پیشنهادی برای تشکیل "خانه ای روشنگری"<sup>۸</sup> را تقدیم میکنم، با این امید که در پی آن واهمه مشترک مان از لغزیدن و سقوط، از نظر حرکت در راستای یک رنسانس فرهنگی و اجتماعی، منطق مشترکی را قسمت بکنیم.

با اجازه تان این نامه را سرگشاده تلقی میکنم تا هیچ منع اخلاقی برای تکثیر و ارسال آن به سایرین وجود نداشته باشد. لطفا بهترین آرزوهای من را بپذیرید

عضو تحت سانسور دوستان!

دکتر رضا آیرملو

نوامبر سال ۲۰۰۰، سوئد

<sup>۸</sup> ر. ک به بحث مربوطه در مورد "محفلهای نوزائی".

## "پایان سخن" در مجمع عمومی "کانون نویسندگان ایران در تبعید"

- جمع بزرگی از نویسندگان ایرانی، که هم فعالند و تولید قلمی دارند و هم به پرنسپهای روشنفکرانه علیه سانسور و خفقان رژیم حاکم بر ایران وفادار مانده اند، یا عضو کانون نویسندگان در تبعید نیستند، یا در فعالیتها و جلسات کانون شرکت نمیکنند. میگویند که تازه این ارقام ناچیز شرکت کنندگان، نه تنها نویسندگان، بلکه همچنین سیاهی لشکری را هم که سازمانهای سیاسی در طول زمان برای رأی گیری عضو کرده اند، در بر میگیرند.

- خلیها توجه ندارند که کانون نویسندگان با اعضای نویسنده اش هویت و اعتبار می یابد و نه با تعداد اعلامیه هایش.

- با تجربه اعمال و افکار نویسنده مهمان از داخل کشور، به خود میگویم: وای بر ما! اگر ستیز و مجاورت با تفتیش و سرکوبی رژیم اسلامی در ذهنیت آزادیخواهان و عزیزان نویسنده ساکن ایران این چنین تأثیراتی به جا بگذارند، و خمینیسم سرکوبگر به صورت ارزشی در بین اپوزیسیون داخل کشور باز تولید شده و به اخلاق اجتماعی تبدیل شود!

- باید یاد بگیریم که از راه سانسور نمیتوان با سانسور مبارزه کرد.

- در این شرایط، "مجمع عمومی دو راه بیشتر نداشت. یا باید به اصلاحات اساسی و ساختاری رأی میداد، یا میگذاشت این نهاد آزادیخواهی همچنان افسرده و خسته، روند رو به نزول خود را طی کرده، و کهنه تر و بی اعتبار تر به راه فروپاشی و مرگ زرد خود ادامه دهد. شما راه اول را برنگزیدید و این به باور من به معنی گزینش راه دوم، یعنی راه "مرگ زرد" این نهاد آزادیخواهی است.

- از دید منافع دراز مدت مردم ایران، کانونی نویسندگانی که با سرکوبی و تعرضات رژیم و رژیمیان به شهادت رسیده و از بین میرود، بسیار سودمند تر از کانونی است که ضعیف و فراموش شده و گرفتار انواع بیماریهای "مرگ زرد" است. اولی همیشه آبستن زایش نسل جدید "نویسندگان در تبعید" است، در حالی که دومی هیچ فرزندی نمیآید.

جلسه مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران در تبعید از هیجدهم تا بیستم ماه می ۲۰۰۱ در شهر ماینز آلمان تشکیل میشود و من به عنوان کسی که دهه ها

پس از انتشار اولین اثر نوشتاری خود به عضویت کانون در آمده، لبریز از هیجان دیدار هموندان ناشناس، ولی دیر آشنا هستم:  
دیدار با اهل قلم و اندیشه،  
گفتگوهای خردمندانه،  
بحث های منطقی،  
گپ زدنهای رفیقانه،  
مبادله افکار اجتماعی،  
توضیح اندیشه های فلسفی و،  
مبادله نگرشهای سیاسی- کلمات زیبا، جملات پر مفهوم، عواطف هنرمندانه،  
عشق های بشردوستانه، دوستی، همراهی، رفاقت و و و.  
لبریز از هیجانم! سرا پا چشم و گوشم تاهیچ لحظه ای را بدون درک و ثبت از دست ندهم.

دیدارهای نخستین با سلام، روبوسی و بغل کردن های گرم همراه است، و این طبیعی است، چرا که اینان همه نویسنده در تبعید ایرانند، مسائل و مشکلات مشابه دارند و به خاطر وفاداری به آزادی قلم و بیان و ایستادگی شجاعانه شان در موضع روشنفکرانه علیه جهل و جهالت حاکم بر ایران، مشکلات و محرومیت های عدیده ای را به جان خریده اند. از این رو، حتماً در ایران اسلامی نویسنده ممنوع به حساب می آیند و حتی از سفر به کشور و دیدار عزیزان شان محرومند، کجا مانده که مثل خلیها در سر سفره رژیم و سفارتها بنشینند، و به هواداری این یا آن آقا! مطلب و مقاله بنویسند، مصاحبه راه بیندازند و از راه "قلم و بیان زرد" خود در رسانه های به فروش رفته، نامی در کنند و نان و آبی فراهم آورند.

\*\*\*

جلسه امسال از ویژگی خاصی برخوردار است، چرا که ما به عنوان جمعی از نویسندگان عضو کانون پس از دو سال مکاتبه و تماس و بحث، و سپس چند روز نشستن و گفتن و برخاستن در شهر کلن آلمان<sup>۹</sup> با اساسنامه جدیدی

---

<sup>۹</sup> رضا ایرملو- سوند، فریدون گیلانی- آلمان، میرزا اقا عسگری- آلمان، علی آیینه- سوند، اسد سیف-آلمان، محمد عارف- آلمان. بعداً ضرورت این اصلاحات بنیادی با نامه جداگانه ای از سوی جمع دیگری از اعضاء به شرح زیر تأیید شد: اسمائیل خوئی- انگلستان، فریدون تنکابنی- آلمان، جواد اسدیان- آلمان، اسد رخساریان- سوند، نسرین رنجبر- آلمان، عطا گیلانی- آلمان، مرتضی میر افتاب- آمریکا، احمد نیک آذر- آلمان

به مجمع آمده و بر ضرورت اصلاحات اساسی در ساختار و وظائف کانون پای میفشاریم. به باور ما با آنکه فرق بین راننده خوب و بد قابل انکار نیست، ولی به وقتی که موتور اتومبیلی خراب است، خوب و بد بودن راننده، هیچ نقشی ایفا نمی‌کند.

از این رو هم بحث ما بحث خوب و بد بودن دبیران نیست و هدف عمده مان اصلاحات و تغییرات بنیادی در ساختار و مناسبات کانون است. این است که در آغاز اساسنامه تنظیمی چنین آمده است: "ایمان بیاوریم که زنده ایم و در نبض زمان در حرکت. ایمان بیاوریم که لایق آنیم که طرحی نو براندازیم و به مناسبات جمعی مان روحی تازه بدمیم. میتوانیم قلم و بیان و اندیشمندیان را برای یک خیزش و نوزائی فرهنگی توشه بسازیم. ایمان بیاوریم به معجزه انسان، به خودمان! و به معجزه تلفیق و زایش اندیشه هابمان، تا بدینوسیله دنیای فروریخته جمعی مان را از نو آنچنان سامان بدهیم و بسازیم که "پرستوها در گودی انگشتان جوهری مان لانه بسازند"<sup>۶۰</sup>. این طرح بر این باورها و ایده آلهای ساخته و پرداخته شده، و تقدیمی است به تو هموند روزهای سخت در تبعیدمان. ..."

این طرح اما، از سوی همه به آسانی پذیرفته نمیشود. برای سنتگرایان کانون به معنی مبارزه علیه هیئت دبیران و قشر تیولداری است که به طور سنتی، کنترل کانون را در دست دارند و آنرا به مایه فخر و پیروزی خود و سازمان سیاسی شان تبدیل کرده اند. طبیعی است که خواست اصلاحات بنیادی از زاویه دید اینان، تلاشی برای کنترل کانون، مبارزه قدرت و حتی سکت گرائی و سازمان دادن فراکسیون اپوزیسیون ارزیابی شده، و دلیلی بر رویارویی، مخالفت و همچنین برخوردها و مصالحه های بعدی به حساب آید.

با این وجود، هیئت دبیران موجود واقف اند که فقط برخورد با خواست و خواستاران اصلاحات در کانون نمیتواند اصل ضرورت اصلاحات را به بوتۀ فراموشی بسپارد. به خصوص که آنان پس از دو سال با گزارش کاری آمده اند که جز تعدادی اعلامیه سیاسی، چند یادبود ترحیم، سه خبرنامه و یکی و دو دفتر شعر و نثر، چیزی در بر ندارد. آنان همچنین واقفند که کانون

---

<sup>۶۰</sup> دستهایم را در باغچه میکارم

سبز خواهم شد، میدانم، میدانم، میدانم، میدانم  
و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم  
تخم خواهند گذاشت (فروغ فرخزاد)

نویسندگان ایران در تبعید با مشکل لاینحل عضویت و همکاری نویسندگان فعال در تبعید رو به روست. جمع بزرگی از نویسندگان ایرانی، که هم فعالند و تولید قلمی دارند و هم به پرنسپهای روشنفکرانه علیه سانسور و خفقان رژیم حاکم بر ایران وفادار مانده اند، یا عضو کانون نیستند، یا در فعالیتها و جلسات کانون شرکت نمیکنند. ناگفته نماند که کانون در اسم حدود ۱۶۷ عضو ثبت شده دارد و از این تعداد، حدود ۴۰ نفر به دعوت شرکت در مجمع عمومی پاسخ داده و کمتر از آنهم در مجمع شرکت کرده اند.

میگویند که تازه این ارقام نه تنها نویسندگان، بلکه همچنین سیاهی لشکری را هم که سازمانهای سیاسی برای رأی گیری عضو کرده اند، در بر میگیرند. اسامی بسیاری از نویسندگان کتابهایی که در حال حاضر بر روی میز کتابفروشیهای ایرانی در اروپا و آمریکا قرار دارند در این فهرست جا نمیگیرند.

رقم کمتر از ۴۰ نفر از ۱۶۷ عضو البته برای رسمیت یافتن نشست مجمع عمومی کفایت نمیکند، ولی هیئت دبیران راهی ندارد جز آنکه با شمارشهای سرانگشتی اعضای اروپا و آمریکا، این تعداد حاضرین کمتر از ۴۰ نفر را به جای نصف به علاوه یک ۱۶۷ نفر بپذیرد و برای رسمیت یافتن جلسه از جمع قلیل حاضرین تأییدیه بگیرد.

\*\*\*

دوستی ها و عشق ورزیدنیهای اولیه بین حاضرین اما، به طول نمی انجامد و ساعات کوتاهی طول نمیکشد که صف بندی محافظه کاران در برابر اصلاحات و اصلاحگران ظاهر میشوند. نان قرض دادنیهای شب شعر بیمورد و نایجه هم نمیتواند این فضای سرد صفتی را تغییر دهند.

هر چه زمان میگذرد جناحهای تیولدار و محافظه کار انسجام بیشتری می یابند و گفتگوهای توضیحی و دوستانه را قفل میکنند. آنان با وجود اختلاف بر سر سردبیری و تعلقات سازمانی شان، از لایه های فکری مختلف برای متوقف کردن نقد وضع رو به زوال موجود و رد درخواست اصلاحات بنیادی در کانون، با همدیگر متحد میشوند.

گروه فشاری شکل میگیرد و نه فقط نظریات و پیشنهادات اصلاحی، بلکه حتی اعضای طرفدار تغییر و اصلاح را زیر ضرب میگیرد. این حرکت بسیاری را به سکوت و کناره گیری از گفتگوها واداشته، یا دچار تزلزل و

آماده سازش با خط حاکم میکند. این پویش نزولی و تسلیم طلبانه، حتی برخی از جمع بر کنار ایستاده را میثوراند که: "خدای را! بس کنید این نان قرض دادن های بی سبب به همدیگر را".

قابل ذکر است که هم وجود نظریات گوناگون در کانون نویسندگان و هم بحث اهل قلم و شعر و ادبیات با همدیگر امری طبیعی و حتی ضروری است، چرا که روشنفکران، هنرمندان و دانشمندان به طور ماهوی دگراندیشند و باید هم دگراندیش بمانند تا از برخورد اندیشه و منطق آنان، خرد و دانائی بزاید و افکار و اندیشه های نو سر بر آورد. اما در این بحثها نه اندیشه ای تازه مطرح میشود و نه منطق و استدلالی پا به میدان میگذارد.

به زودی بحث از طرح و پیشنهاد اصلاحی، جای خود را به ایرادگیریهای فردی، انتخاب کلمات و جملات توهین آمیز، تفسیرهای وارونه و نیشخند و ریشخند میدهد. تازه در این حد و اندازه هم نمانده، رفته رفته به نقد آدمها، کنایه زدنها، مزه پراکنی ها و افشاگری های مخالفین کشانیده میشود. اعتراض این و آن به چگونگی برخوردها و کیفیت بحثها نیز به جائی نمیرسد.

استفاده از شیوه های رایج و ابتدائی فشار و شانتاژ بالاخره جلسه مجمع عمومی را به انجماد میکشد. "چراغهای رابطه خاموش میشوند". منطق و استدلال از میان بر میخیزند، و تویهای ستیزه جوئی پاس داده میشوند. یکی مدعی است که کار اساسی کانون نویسندگان صدور اعلامیه علیه رژیم دیکتاتوری است، بی آنکه توجه کند که کانون نویسندگان با اعضای نویسنده اش هویت و اعتبار می یابد و نه با تعداد اعلامیه هایش. وگرنه، نه کانون نویسندگان بدون نویسنده کانون است و نه کسی برای اعلامیه یک چنین کانون فاقد عضو، تره خرد میکند.

دیگری از حق نمایندگی سیاسی دبیران دفاع میکند و نمیخواهد بفهمد که در یک کانون نویسندگان با اعضای دگراندیش، هیئت دبیران قادر به نمایندگی ایدئولوژیکی و دادن بیانیه سیاسی جز در همان حد و حدود پرنسیپهای اساسی کانون نیست. در غیر این صورت، "کانون نویسندگان دگراندیش" به "سازمان و حزب هم اندیش و همفکر" تبدیل میشود.

یکی معتقد است که دبیران کانون باید حق انتخاب مطالب و مقالاتی را که از طریق کانون منتشر میشوند، داشته باشند. **اینان نمیفهمند که از راه سانسور نمیتوان با سانسور مبارزه کرد.** خلیلهای هم توجه ندارند که ابزار مبارزه

نویسنده، قلم و نوشتار اوست، هم از این رو، نه میتوان این ابزار را از کسی گرفت و نه بر آن کنترلی اعمال کرد.

کسانی حتی رهبران خود را دوستانه و تشویق آمیز سرزنش میکنند که چرا همانند سنوات پیشین پیشنهاد تنبیه و اخراج معترضین و منتقدان مزاحم از کانون را به جلسه نمی آورند. اینان یاد نگرفته اند که **دموکراسی با تضمین حقوق افراد و گروههای اقلیت و مخالف تحقق می یابد و نه با تنبیه و تسویه حساب با آنان.**

محتوای بحثها نه فقط آمادگی محافظه کاران برای استفاده از شیوه های غیر دموکراتیک را بیان میکند، بلکه در همان حال حاکی از آنست که به خاطر تابوها و منعیات نوع مذهبی حاکم بر کانون تاکنون بسیاری از موضوعات و مسائل اساسی مربوط به موضوعات مبتلابه کانون و نویسندگان، فرصت بحث و بررسی نیافته، و به خاطر وجود گروه فشاری که هر حرکت اصلاح طلبانه را در نطفه خفه میکند، مورد گفتگو قرار نگرفته اند.

\*\*\*

متأسفانه رو به انجماد نهادن شرایط، حتی نویسنده ای را که به عنوان مهمان از کانون نویسندگان درون مرز آمده به حرکت در می آورد. وی که در آغاز به ذکر خاطره از نویسندگان نامداری که به تازگی جان خود را در راه آزادی داده اند اکتفا میکند، با سردتر شدن فضا و تعرض جناح تیولدار سنتی، به خاطر جبران شرمندگی دعوت و مهماننوازی این جماعت هم شده، برای حمایت از هیئت دبیران به حرکت در می آید. به طور مثال، برای مقابله با نویسنده ای که با ارائه دلیل و مدرک، هیئت دبیران را به سانسور نوشته اش متهم میکند، توضیح میدهد که "عدم چاپ آثاری که در شرایط موجود به مصلحت عموم! نیستند، سانسور به حساب نمی آید!". "ما نیز در ایران به عمل مشابه دست میزنیم. به طور مثال در موردی، جلو چاپ نوشته ای را صرفاً به خاطر پرداختنش به موضوع مذهب گرفتیم و در نیمه راه چاپ متوقف کردیم. این البته نه به سبب سانسور، بلکه برای "حفظ مصلحت جمعی کانون مان" در برابر تعرض رژیم اسلامی بود!".

همین نویسنده مهمان! در زمان تنفس جلسه به جستجوی مسوده های پاره شده در سطل کاغذ پاره های سالن برگزاری مجمع عمومی دست میزند، و وقتی می فهمد که نویسنده این سطور، فتوکپی بیانیه های پیشین هیئت دبیران را به

صورت مسوده استفاده کرده، وقت صحبت میگیرد، و ضمن اعتراف به اینکه مسوده های داخل زباله دانی را بازرسی و تفتیش کرده، من را به سبب آنکه این "اوراق مقدس!" را به صورت مسوده مورد استفاده قرار داده ام، زیر بار انتقاد میگیرد.

برای پرهیز از برخورد با وی، که به طور سمبلیک نویسندگان تحت ستم مستقیم در ایران را نمایندگی میکند، توضیح نمیدهم که نه فتوکپی اعلامیه های صادره و نه هیچ نوشته دیگری در یک جامعه دموکراتیک و آزاد، مقدس به حساب می آیند، و نه لازم است برای همه مقدس به حساب بیایند.

نمیخواهم او را به خاطر تفتیش یادداشتها و مسوده های من و دیگران در زباله دانی سالن شرمنده بکنم. با آنکه فکر میکنم که او باید یاد بگیرد که بازرسی یادداشتهای دیگران فقط کار پاسداران جمهوری اسلامی، جاسوسان انگیزاسیون و مفتشان افکار است، و نباید از آدمهای متعهد به اخلاق اجتماعی، به خصوص نویسنده ای که خود را همراه و همکار جانباختگان آزادی قلم قلمداد میکند، ساخته باشد.

به خود میگویم: **وای بر ما!** اگر ستیز و مجاورت با تفتیش و سرکوبی رژیم اسلامی در ذهنیت آزادیخواهان و عزیزان نویسنده ساکن ایران این چنین تأثیراتی به جا بگذارند و خمینیسیم سرکوبگر به صورت ارزشی در بین اپوزیسیون داخل کشور باز تولید شده و به اخلاق اجتماعی تبدیل شود!

\*\*\*

راستش در طول این مدت دو روزه دوبار دچار ترس شده، و از عضویتم پشیمان میشوم. یکی به وقتی که می بینم دبیران کانون در صفحه ۳ خبرنامه شماره ۲۷ به عضوی که گویا نامه اش خوشایند نبوده، به سختی تاخته اند و بدون آنکه نامه اش را چاپ بکنند، یا حق دفاعی برای او قائل شوند، مطلب ارسالی اش را به دلیل آنچه "اتهام های بی پایه و ناروا، تحلیل مغرضانه، برخورد ناسالم و نازل" عنوان شده، "قابل پاسخگوئی نیافته" و "به بایگانی سپرده اند". به خود میگویم باید ممنون این بزرگان بود که لااقل نامه پایانی من را چاپ کرده اند. چه میشد اگر اینانی که ریش و قیچی را به دست دارند، به من نیز بدون اینکه نامه ام را به چاپ برسانند تا معلوم شود حرف و حسابم چیست، این چنین بد و بیراه می نوشتند! در آنصورت، از دست من عضو تنها

و بی یار و یاور چه کاری ساخته بود؟ این احساس در نیمه های روز دوم جلسه تجدید میشود.

داستان از این قرار بود که قبلاً هیئت دبیران، من را به خاطر مکاتبه و به بحث گذاشتن اصلاحات ساختاری در کانون و همچنین اعتراض به سانسور حاکم در کانون، تهدید به توبیخ و اخراج کرده بود. در آن موقع فکر میکردم: "عجب آدمهای خوش خیالی هستند این دبیران! اینان نمیدانند که درست به وقتیکه رژیم منحوس اسلامی دارد نویسندگان ساکن ایران را با زندان، شکنجه و ترور مجازات میکند، نه جرأت آن را دارند که نویسنده دگراندیشی را در این اروپای آزاد مورد اهانت و تنبیه قرار دهند، و نه اینهمه نویسنده آزادیخواه و مبارز حاضر در مجمع عمومی "کانون نویسندگان ایرانی"، آنها را "در تبعید!" اجازہ میدهند که اینان جلسه مجمع عمومی را به محکمه انگیزاسیون تبدیل ساخته و به جرم نظر و بیان مخالف علیه نویسنده ای حکم توبیخ و تنبیه صادر کنند. اما اینجا وقتی رفتارها و شیوه های معمول و اظهارنظر گروه فشار و هواداران رهبران و تیولداران کانون و جلسه را میبینم و میشنوم، ترس برم میدارد که "ای دل غافل! چه آدم خوش خیالی بودم من!"

**کی گفته که دشمنان دیکتاتوریها و مبارزان ضد سانسور حتماً باید هوادار دموکراسی باشند و از اعمال سانسور و فشار علیه مخالفان شان خودداری کنند؟! "**

\*\*\*

در هر حال، حالا که گروه فشار، اصل اصلاحات و تغییر در اساسنامه را به حد کافی زیر سؤال برده، آنانی که در آغاز جلسه ضرورت تغییرات ساختاری در کانون را پذیرفته بودند، ماسکهای خود از صورت برمیدارند و جلسه را به سوی برگزاری انتخابات هیئت دبیران بر اساس اساسنامه سابق پیش میبرند. برای بسیاری از این حضرات، اصل کنترل کانون نویسندگان مهم تر از مبارزه برای آزادی بیان و قلم است. اینان شاید،

- نه از نیاز مبارزات آزادیخواهانه درون مرزها به اندیشه های نو و ادبیات اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی خبر دارند و بدان دل میسوزانند، و  
- نه فکر میکنند که این اندیشه ها و ادبیات باید از طریق اندیشمندان و اهل قلم ایران که در برون مرز از سرکوبی و تفتیش داخلی بدور اند، تولید و عرضه شوند.

در غیر اینصورت، اینان باید میدانستند که برای انجام این مهم، کانون نویسندگان در تبعید:

- نه فقط باید بتواند خود را به درستی سازمان داده و نویسندگان فعال در تبعید را به خود جذب بکند، بلکه همچنین،

- باید برای سازماندهی نیروی لایزال هزاران تحصیلکرده ایرانی مقیم خارج از کشور، نقش میزبانی و محوری ایفا بکند. باید بتواند از طریق تلفیق کار و تولید قلمی این نسل در تبعید، تولید دست آوردهای تحقیقاتی و فکری علمی، ادبی و هنری سانسور شکن و آزادیبخش را تشویق کرده، و محصول حاصله را در خدمت مبارزات آزادیخواهانه مردم و ملت ایران قرار دهد.

پسوند "در تبعید" در عنوان "کانون نویسندگان ایران" به این معنی است، و نه کارهای سمبلیک کهنه شده ای مثل نوشتن اعلامیه هائی که دیگر نه کسی میخواند و نه کسی برایش تره خرد میکند.

اینان متوجه نیستند که کانون نویسنده ای که بر کنترل تعداد انگشت شماری فعال سیاسی نویسنده و غیر نویسنده همفکر بنا میشود، قادر به انجام این مهم و تولید این دستمایه تاریخی و اجتماعی نیست و نخواهد شد. شاید هم از این روست که رژیم در طول این سالها و با استفاده از این همه جاسوس و مأمور و خدمتگزار دست به قلم، برای تسخیر کانون نویسندگان در تبعید اقدام نکرده است. چرا که از دید منافع دراز مدت مردم ایران، کانون که با سرکوبی و تعرضات رژیم و رژیمیان به شهادت میرسد، بسیار سودمند تر از کانونی است که ضعیف و فراموش شده و گرفتار انواع بیماریهای "مرگ زرد" خود است، اولی همیشه آستن زایش نسل جدید "نویسندگان در تبعید" است، در حالی که دومی هیچ فرزندی نمیآید.

\*\*\*

هر چه هست، جلسه مجمع عمومی بدون هر گونه پیشرفت و اخذ تصمیمی به نیمه روز دوم میرسد. حالا که انتخاب دبیران بر اساس اساسنامه قبلی در برنامه قرار گرفته، من یکی از نظر ذهنی به این حداقل رضایت میدهم که برای ادامه مبارزه در داخل کانون باید بتوان با اعضای به تعداد انگشتان دست به توافق رسید و با این هسته اصلاح طلب رادیکال!، مبارزه برای تغییر و اصلاح بنیادی در کانون را ادامه داد. اما وقتی این حداقل نیز ناممکن مینماید، راهی نمیماند جز،

۱- پذیرفتن وضع رو به اضمحلال موجود در کانون و کنار آمدن با رهبری سنتی و شاید هم دریافت پاداش اثبات برادری (چراغهای سبز چشمک میزنند!) یا،

۲- ترک کانونی که در وضع موجود خود، هیچ فردائی را برای مبارزه در راه آزادی قلم و بیان در پیش رو ندارد.

اما من یکی نه امید آن را دارم که این یا آن راننده میتواند اتومبیل از کار افتاده کانون را بدون تعمیرات اساسی اش راه بیندازد، و نه معتقدم که گزینش دبیرانی با ۲۰-۱۵ رأی از ۱۶۷ رأی دهنده غایب، عرفاً و اخلاقاً به کسی حق نمایندگی میدهد و اعتباری بیش از نتایج رأی گیری دروغین رژیم اسلامی دارد. به باور من، سیستم موجود کانون به دگراندیشی فرصت رشد نمیدهد و سنتهای کهنه شده در کانون را همچون باورهای مذهبی تقدیس میکند. و از همان رو، "کانون نویسندگان در تبعید" متأسفانه نه به منبعی برای آزادی قلم و بیان، بلکه به منشأ کنترل فکر و اندیشه، و ممیزی قلم و بیان تبدیل شده است.

بر این باور است که من یکی راه دوم را برمیگزینم و پیش از آنکه انتخابات کذائی به راه بیفتد، به عنوان اعتراض به سیستم مرکزمداری که جز امام و امت نمیپرورد، یا نمیتواند بپرورد، مجمع عمومی را ترک میکنم و دعوت دوستان به بازگشت را هم نمیپذیرم.

\*\*\*

در سخن پایانی ام، سعی میکنم توضیح دهم که "مجمع عمومی دو راه بیشتر نداشت. ۱- یا باید به اصلاحات اساسی و ساختاری رأی میداد و به یاری همدیگر، کانون و نویسندگان در تبعید را از این،

- ساخت کهنه،

- کارکرد نازل،

- سازماندهی ناکارآمد و،

- نظام و شیوه های ارزشی بی که با پرستیهای روشنفکری و قلمزنی نمیخواند میرهانید و به حرکت و کار و کوشش و تولید وامیداشت، یا ۲- می گذاشت این نهاد آزادیخواهی همچنان افسرده و خسته، روند رو به نزول خود را طی کرده، و کهنه تر و بی اعتبار تر به راه فروپاشی و مرگ زرد خود ادامه دهد. «شما راه اول را برنگزیدید و این به باور من به معنی گزینش راه دوم، یعنی راه "مرگ زرد" این نهاد آزادیخواهی است.»

در این شرایط برای من نوعی راهی جز ترک این نهاد و هشدار "مرگ زرد" قریب این نهاد باقی نمیماند. این اما نه فقط پایان عضویت من در کانون، بلکه مهم تر از آن، آغازی برای فروپاشی و پایان این نهاد آزادیخواهی تاریخی هم هست"<sup>۶۱</sup>.

**"پایان سخن شنو که ما را چه رسید!"<sup>۶۲</sup>**

رضا آیرملو

عضو مستعفی کانون نویسندگان ایران در تبعید

---

<sup>۶۱</sup> متأسفانه حال و روز کانون در سالهای بعدی صحت این پیشبینی را تأیید میکند.

<sup>۶۲</sup> "یک چند به کودکی به استاد شدیم

یک چند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید

از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم" (حکیم عمر خیام)

